

یا عمّتی الحنونه قدری در ریاض اسرار الهی سیر نما و...

حضرت عبدالبهاء

اصلی فارسی



۳۸

یا عمّتی الحنونه قدری در ریاض اسرار الهی سیر نما و در حیاض فیض نامتناهی خوض فرما چشم بینا باید و گوش شنوا شاید تأیید ملکوت ابهی واجب و تلقین ملاً اعلی لازم ملاحظه فرمائید که حجاب رقیقی بصر را از مشاهده منظر اکبر منع نماید و پنبه خفیفی سمع را از نعمات جان‌پرور محروم کند صداعی عقل را از ادراک معانی کلیّه باز دارد و فقاعی هوش را از احساس آثار جلیله غافل کند رطوبتی در دماغ مذکوم را از طیب مسموم محروم نماید و قطره از سمّ نقیع مسموم را معدوم کند پس ملاحظه فرما که آفتاب عالم انسانی را نقاب بسیار و جمال حقیقت را حجابات بیشمار حتی حجاب نور نقاب جمال ظهور گردد

چه که ضعیف البصر را نور آفتاب جهان‌تاب اعظم نقابست و شعاع ساطع لامع اکبر حجاب ”محبجة خلع العذار نقابها“ چنانچه ملاحظه میفرمائی که انوار شمس حقیقت شرق و غرب را احاطه نموده و صیت بزرگواریش گوشزد اهل خاور و باختر گشته در جمیع مجالس و محافل عالم ذکر اسم اعظم شمع انجمن است و ککالات و عظمتش چون آفتاب روشن

با وجود این اکثر اهل ایران هنوز در خواب غفلت بی‌پایان مستغرق با وجود آنکه مشرق این نیر تابان خطّه ایران بود و مطلع این بدر منیر اقلیم طهران ”فیا حسرة علی الغافلین من هذا الفضل العظیم“ اغیار هوشیار گشتند و یاران بخواب تغافل گرفتار باید اهل آن اقلیم با قلب سلیم و خالق عظیم در فرح مبین مبعوث شوند و ساکن آن سامان با کمال روح و ریحان و سرور و حبور بی‌پایان در جهان یزدان محشور گردند و کف زنان و پای کوبان



ORIGINAL



AUDIO

نعره یا بشری بفلک اثر رساند که الحمد لله از منبت سدره مبارکه اند و از مغرس دوحه رحمانیه از مطلع بدر
منیرند و از مشرق نیر فلک اثر

ولی صد هزار حسرت که از این موهبت یخبرند و در زاویه غفلت مستقر اگر چه این از سنن الهیه است "ولن
تجد لسنته تبدیلا" اهل بطحا سراج محمدی را در صدد اطفای بودند و معالم احمدی را در تهیه امحا اهل جلیل که
هم وطن حضرت روح بودند بر سد باب فتوح برخاستند اگر نفحات روح بخش روح را از مرور بر بقعه
مبارکه منع نمودند ولی در شرق و غرب منتشر شد و اگر رائحه طیبه گلستان الهی را از عبوق در وادی طوی
باز داشتند ولی در شمال و جنوب دنیا متضوع گشت سبحان الله این چه سری بود و این چه حکمتی بود که
پیگانگان آشنا شدند و آشنایان بیگانه سید قرشی محروم ماند و بلال حبشی محرم گشت قسم بجمال قدم که
عنقریب سلاله اهل ایران طیش آباء را فراموش کنند و از فرط عیش در جوش و خروش آیند که باین نسبت
مشرفند و باین منقبت مبجل مستغرق بحر عنایتند و ملحوظ بنظر عاطفت

باری ای عمه مهربان خفتگانرا بیدار کن و بیهوشان را هوشیار یخردان را بعقل و دانش دلالت نما و افسردگان
را بشعله محبت الله و نور معرفت الله یعنی این جام موهبت را اول خود از دست ساقی عنایت بنوش و بنوشان و
این شهید هدایت را از معدن حلاوت بچش و بچشان چون جمال رحمن را مدت سجن طهران و زندان و اغلال
گران منتهی شد و یاران بشرف مثول فائز شدند چه عنایت و الطاف در حق آن عمه مهربان مبذول فرمودند در
ایام عراق و چه در سائر بلاد و چه در این سجن اعظم تا اواخر ایام صعود چون جمال قدم ذکر آن عمه را
میفرمودند آثار عنایت از چهره مبارک ظاهر میشد آن الطاف را فراموش مکن و آن نغمه الهی را از گوش
هوش برون مفرما الحمد لله این موج بحر عنایت را مشاهده نمودی و آن تبسمهای جانافزا را دیدی و آن بیان را
شنیدی و آن شهید حیات چشیدی بگو چگونه دل بریدی

ای عمه مهربان از انصاف مگذر آن عنایت را بروایتی تبدیل نما و آن موهبت را بحکایتی از دست مده آن ماء
معین را بغساق و حمیم مبادله مفرما و آن عذب شراب را بوهم سراب مقایسه مکن آن بدر منیر را بشی حقیر
موازنه نما آفتاب حقیقت بظنون نفوس خفاش طبیعت مستور نماند و لعاب عنکبوت اوهام بر روی تابان جمال
رحمن پرده نکشانند رایت یزدانست که مرتفع در قطب جهانست آیت سبحان است که مشرق از افق امکان
است بحر اعظم است که موجش رو باوج است و جیوش عمرم است که از ملکوت ابی در هجوم دمبدم
است و بنفحات قدس محیی رمم لشکر نجات است که صف شکن جیش ظلهاست نسائم حدائق توحید است
که روح بخش اهل تجرید است و شمیم عنبرین ریاض یقین است که نافه مشکین غزالان علین است

باری ای عمه مهربان بغافلان مفرما که انصاف بدهید آیا از اول ابداع تا بحال چنین ظهور پر نوری باین عظمت
کبری و جلالت عظمی ظاهر گشته تا شبهه عارض شود و باعث تردد گردد ملاحظه کنید که سائر ظهورات

هر يك با قومی یا قبیله مقاومت نمودند یا خود مجادله و محاربه کردند چنانچه حضرت خلیل با نمرود مردود و قوم عنود در افتاد و حضرت کلیم هدف سهام فرعون لثیم گشت و حضرت روح در دام عناد یهود جحد افتاد و حضرت نضر رسل مبتلا بقیله از قطاع سبل گردید و حضرت اعلی روحی له الفداء در تحت مخالب سباع شیعه مبتلا گشت. اما جمال قدم و اسم اعظم روحی لترتبه الفداء فرداً و حیدراً واضحاً مشهوداً من دون ناصر و معین بنفس مبارك مقابله با جمیع دول و ملل فرمود و مقاومت با من فی الارض کرد چون شمع روشن بود و چون شمس ساطع بر هر انجمن همیشه پرده بر انداخت و علم بر افراخت و سینه مبارك را هدف سهام احزاب بساخت نه پرده نشین شد و نه کشکول بدوش و حیران و سرگردان و فراری در هر سرزمین. دمی نیاسود و شبی در بستر راحت و بالین امنیّت نیارمید هیچ صبحی آسایش جان نیافت و هیچ شامی راحت وجدان ندید در زیر زنجیر ندا نمود و در تحت سلاسل و اغلال فریاد بر آورد از بدو امر تا یوم صعود در دست اقوام عنود مبتلا بود

در طهران چون از بند و زندان رها یافت و از وطن مألوف رخ بتافت و بحکم محکم اخراج بلد شد در عراق عرب شهره آفاق شرق و غرب گشت و با جمیع ملل در مشقت و تعب افتاد در را بگشود و صلاهی عام داد جمیع فضلا و علمای ملل هجوم آوردند و باعتراض و جدال برخاستند و شبهات القا نمودند هر يك جواب صریح شنیدند و برهان قاطع دیدند و حجج بالغ شنیدند و از هر علمی سؤال نمودند و مسائل غامضه و مطالب معضله سؤال کردند و جواب شافی کافی استماع نمودند بقسمیکه کلّ اذعان نمودند و اقرار بعلم بی پایان کردند

نفسی بساحت اقدس حاضر نشد مگر آنکه قانع شد و عالمی سؤالی نکرد مگر آنکه اقرار و اعتراف بزرگواری نمود با وجود اینکه وحید و فرید بود و ناصر و معینش معدودی ضعیف زلزله در ارکان عراق انداخت و اهل نفاق را همیشه خائف و هراسان داشت سطوتش چنان در عروق و اعصاب نفوذ نموده بود که نفسی در کربلا و نجف در نیمه شب جرئت مذمت نمینمود و جسارت بر شناخت نمیکرد تا آنکه کلّ طوائف و ملل متفق شدند و پای دول در میان آمد از عراق بمدینه کبیره هجرت شد و وضع و حرکت و استغناء و وقار و بزرگواری جمال قدم بشهادت صدر اعظم البتّه بسمع شما رسیده سبحان الله با وجود آنکه میرزا حسین خان آنوقت سفیر دربار عثمانی بود و بکمال جهد و جد سعی در وقوع این هجرت بود با وجود این بوجود مبارك و حسن حرکت و روش و سلوک جمال قدم چه در عراق و چه در آستانه و چه در این سجن اعظم پیش آشنا و بیگانه افتخار مینمود

عظمت امر را ملاحظه فرما که بچه قسم است "الفضل ما شهدت به الاعداء" باری بعد از مدینه کبیره ببلغار و صقلاب جمال قدم را ارسال نمودند تا این نداء بکلی منقطع گردد و این انوار منتشره از مطلع آفاق بکلی مفقود و پنهان شود اما آن جوهر وجود در محلّ منفی بقدرتی عظمی و قوتی کبری ظاهر شد که خوف و

هراس قلوب اهل آن سامان را مستولی شد که مبادا این شعله در آن خطّه جهان افروز گردد و این نار موقده الهیّه عالم سوز.

در شور بین سفیر و صدر کبیر کار بر آن قرار گرفت که جمال قدم را در سجن اعظم قرار و مکان دهند و در گوشه نسیان اندازند چون آن آفتاب افق رحمن از مطلع زندان اشراق نمود انوار عظمتش بآفاق رسید و توقیعات ملوک نزول یافت و خطابات شدید بناپلیون و رئیس مشهور وصول پذیرفت باری عظمت امر بقسمی در سجن اعظم ظاهر شد که هر کس حاضر میشد گجان سلطنت مینمود در ساحت اقدسش جمیع اعناق خاضع بود و کلّ رقاب ذلیل جمیع طوائف و ملل بخضوع تامّ قائم و کلّ قبائل و امم بزرگواری و عظمت و علوّ منزلت و سموّ مرتبت جمال قدم قائل و معترف نهایت اینکه چنانکه باید و شاید عارف نه

ای عمّه مهربان امکان از نسیم جان بخش خوی برادر بزرگوارت در اهتزاز و آئینه جهان نمای جهان از پرتو رویش روشن و ممتاز صیت بزرگواریش طنین در سپهر برین انداخته و آوازه دلبریش در جهان علّیین افتاده آیا انصاف است که ورقه از سدره مبارکه اش مهجور ماند و ثمره از شجره طیّبه اش محروم گردد لا والله آن عمّه محترمه باید سر حلقه و رقات مقدّسه باشد و شمع افروخته در انجمن مخدّرات منجذبه در کتاب علّیین آیه مبین باشد و در دفتر موقنات عنوان عظیم قسم باسم اعظم که در نهایت حسرت این کلمات تحریر و این عبارات تقریر یافت

ای عمّه مهربان این آواره صحرای محبّت الله نظر بحبّت مخصوص که از بدو طفولیت بان عمّه مهربان داشت بتحریر این کلمات پرداخت و بنگارش این عبارات متصدّی گشت من آنچه شرط بلاغ است با تو میگویم آیا بخاطر داری که در کودکی و طفولیت چه دل بستگی بشما داشتم و الآن نیز بحقّ تربت مبارکه و مطاف ملاّ اعلی کمال محبّت را دارم و از اینجهت حسرت و افسوس میخورم

ای عمّه حنون تا وقت باقی است فرصت دار و یوسف مصر الهی را بئمن بخش دراهم معدوده مفروش "صحبت یوسف به از دراهم معدود" دراهم معدود در این مقام نفوسی هستند که سبب احتجاج کردند و علّت نقاب آن روی چون آفتاب اگر اندک ملاحظه شود مقامات و شئون هر نفوسی از روش و سلوک واضح و مشهود گردد

ای عمّه طیّبه تو میدانی که این عبد لسان طعن ندارد و تا بحال نسبت بنفسی کلمه نقصی از لسان نراند ولکن چند کلمه مجبوراً بیان حقیقت است نه طعن و وهن در حرکات و سکات و مراتب درجات و صعود و هبوط نفوس ملاحظه نمائید و در روش و سلوک دقت نمائید حقیقت هر نفسی آشکار و مشهود گردد احتیاج بدلیل و شهود نماند

ای عمّه مکرّمه بدر منیر را انوار مبین باید و سراج و هاج را پرتو اثر بحر اعظم را موج درر بار باید و عنقای مشرق قدم را اوج پر انوار ابر آذری را فیض بهاری شاید و نسیم سحری را روائح جان پروری شجره طیبه ثمره آبدار آرد و معین صافی آب خوش گوار روح مسیحائی حیات ابدی بخشد و عصای موسوی ثعبان مبین بنماید پس معلوم شد که آفتاب را انوار باید و گلزار را رائحه عنبر بار دریا را موج عظیم باید و عنقا را اوج رفیع ظهور مظاهر احدیه محض احیای ارواح در قیص خلق جدید است و اشراق شمس حقیقت محض تربیت و ترقی در جمیع مراتب در این عصر مجید با وجود این نفوس پر نحولی که بذاتها محتاج مربی و محافظ و معین هستند چگونه توانند که مربی آفاق گردند و فائض بر اهل میثاق لا و الله

ذات نیافته از هستی بخش کی تواند که شود هستی بخش

مریض طیب نگردد و ناتوان پزشک دانا نشود. در قرآن میفرماید ”یدعو من دون الله ما لا یضره و ما لا ینفعه ذلك هو الضلال البعید یدعو لمن ضره اقرب من نفعه لبئس المولی و لبئس العشیر“ انصاف باید داشت از نفسی که در تربیت اولاد و عیال و آل عاجز مانده چگونه امید تربیت اهل آفاق نمائیم آیا در این قضیه ذره شبهه و تردید است لا و الله شما در نهایت تصدیق و اطلاعی و میدانید که چگونه است باز امر را بر خود و بعضی مستور میدارند و مشتبه مینمایند

ای عمّه عزیزه ابناء برخی از مدعیان که خویشا مربی کلّ میخوانند و قطب فلك اعظم می شمارند باین بقعه مبارکه که پناه آوردند و بقدر وسع خویش رساله در ایمان و ایقان خود و استدلال بر امر مبارک و بطلان مادون مرقوم نمودند و بخطّ خودشان در نزدامه الله خدیجه سلطان موجود ولی از حرکت و روش و تربیت قسم بتربیت مبارکه چنان مخجول و در نزد بیگانه و خویش چنان شرمسار و ملول میشدم که ایشان را مجبور بر رجوع نمودم حال ملاحظه فرما که چون معین از منبع مخلوط بطین یعنی آب از سرچشمه بگل آمیخته بود چگونه صفا بخشد و سبب حیات گردد“ فاعتبروا یا اولی الالباب“ آیا انصاف است که بقطره کدره از بحر حیات و عذب فرات محروم شد و بشراره از آفتاب جهاتاب محبوب گشت لا و الله لا و الله لا و الله

ای عمّه فطنه قسم بمطاف ملاً اعلی که در فطانت و ادراک و عقل و هوش تو بر دیگران که مدعی قطیبت جهان رحمن هستند امتیاز و رجحان داری طفلی را که شما در آغوش مهر و محبت تربیت نموده بودید از هر جهت مشابهت بسائر برادرانش نداشت و مناسبت قبول نمیگردد

ای عمّه خانم گیرم که بعضی لسان عرب ندانند و فصاحت و بلاغت نشناسند و بصحیح و سقیم کلام در آن زبان پی نبرند از این جهت امر بر ایشان مشتبه شود اشعار فارسی از قصائد و غزلیات و مثنوی که در دست است کفایت است یا الله این چه حمیت و غیرت پر مضرت است که چشمها را نابینا نموده و گوشها را ناشنوا سبحان الله این چه سرپیست آخر بعد از صعود حضرت اعلی روحی له الفدا تا بحال چه آثار قدرتی و بزرگواری

از ما دون حقّ نمودار شد که حجاب از مشاهده شمس حقیقت گشت با وجود آنکه حضرت اعلی روح العالمین له الفدا بنصّ صریح میفرماید ”ایاک ایّاک ان تحتجب بالواحد البیانیه فانه خلق عنده“ و واحد بیانی هیجده نفر حروفات حیّ و نوزدهم خود آنحضرت است ملاحظه کنید میفرماید بمن و حروفات من محتجب مشو و ایمان خویش را بر اقرار و اقبال ما معلّق منما و از جمله حروفات جناب قدّوس اند که بنصّ بیان سیزده واحد مرآت در ظلّ او هستند

ای عمّه مهربان قدری در ریاض بیانات حضرت اعلی روح الوجود لمظلومیّه الفدا سیر و سیاحت نمائید و بعضی از ابواب بیان را قرائت و تلاوت فرمائید و تعمّق و تفکر کنید که در مواقع متعدّده در مراتب و شئون و حقائق مرایا چه بیان میفرماید تا حقیقت حال چون آفتاب واضح و مشهود گردد یا عمّتی الی متی تستغرق فی الرقاد و تضطجعی فی المهاد فاستیقظی من الهجوع و التزمی الخضوع و الخشوع تالله الحقّ انّ الشمس قد بزغت و انّ السحاب قد فازت و انّ الاریاح قد هاجت ”و انّ الارض قد اهترت و ربت و انبتت من کلّ زوج بهیج“ لو استمعت باذن واعیه فوالله لسمعت نقرات الناقر من الملاء الاعلی فی ذکر ربّک الابهی هل یغنیک الغدیر عن بحر النمیر او یغنیک نعیب الغراب عن سفیر العقاب او ینفعک طنین الذباب عن هدیر الوراق او یحمیک محتظر الهشیم من جنود عمرم عظیم او یشفیک و یرویک السمّ النقیع و سراب البقیع عن الداء الشدید و العطش فی قفر بعید لا و ربّک المجید الذی انشأ الخلق الجدید و انعم بالبصر الحدید لکلّ عبد منیب ذی قلب سلیم و خلق عظیم

ع

